

قصه پر غم ارگی که مسجد شد (جستار گشایی)

جستار گشایی

«ارگی یخیرلار!» (آرگی را تخریب می‌کنند)، این جمله‌ای است که در اوایل دهه شصت خورشیدی قرن گذشته، بر ذهن و زبان هر تبریزی و در مقیاسی وسیع‌تر، هر آذربایجانی، جاری بود؛ گاه از سر اعتراض، گاه از سر افسوس و گاهی نیز همچون طنز تلخی منتقدانه از سوی شهروندانی که نه فریادشان به جایی می‌رسید و نه دادشان خریداری داشت و نه بازویشان قوت زورآوری با ویرانگران بنای تاریخی ارگ علیشاه با قدمتی بیش از هفت قرن.

«ارگ علیشاه»، بلندترین و کهن‌ترین سازه آجری تبریز، هیچ‌گاه از آسیب زمانه در امان نبوده‌است؛ اما صدماتی که پس از انقلاب ۱۳۵۷ با مباشرت و عاملیت دوتن از امامان جمعه سابق این شهر، مرحومان میرزا مسلم ملکوتی (۱۳۰۳ سراب - ۱۳۹۳ تهران) و میرزا محسن مجتهد شبستری (۱۳۱۶ شبستر - تهران ۱۴۰۰)، طی بیش از دودهه به این بنای ارزشمند و دیرین وارد آمد، معانی ضمنی فراوانی دارد که شایسته تأمل است.

اصل و خلاصه ماجرا از این قرار است که در یک بازه زمانی بیست و پنج ساله، بخشی از مهم‌ترین اثر ثبت‌شده تاریخی شهری به قدمت و اهمیت تبریز، در اثر یک کج‌سلیقگی و به بهانه ساخت مصلای نمازجمعه، بدون رعایت پروتکل‌های فنی و تخصصی و بی‌اعتنا به مراجع مربوط و بدون توجه به افکار، احساسات و عواطف عموم شهروندان و حتی با نقض دستورات مقامات کشوری، تخریب گردید و فرصت کاوش‌های باستان‌شناختی را برای همیشه از اولیای امر و متخصصان فن گرفت و داغی ابدی بر وجدان آذربایجان و ایران نهاد.

به‌راستی چرا پروژه‌ای در حیطه میراث فرهنگی می‌تواند و می‌باید در زمره خاطرات سیاسی یک شهر و استان و بلکه منطقه و کشور قرار گیرد؟ چه بعدی از ابعاد متعدد این ماجرا با سیاست و قدرت، ربط و نسبت پیدا می‌کند؟ چه زمینه‌هایی در مناسبات قدرت و ثروت و ارتباطات مسموم پاره‌هایی از یک کل واحد سیاسی وجود دارد که امری کاملاً عرفی (همچون تخریب اثر تاریخی ارگ علیشاه) را تبدیل به

مسأله‌ای دینی و ایدئولوژیک می‌کند؟ این‌ها همه، پرسش‌هایی است که در این پرونده مختصر، به تفصیلی مقدور، پاسخی ممکن خواهند یافت؛ چراکه در شرایط فعلی، نمی‌توان به پاسخی درخور دست یافت.

برای ورود مؤثر و شایسته به این پرونده بهتر است بخشی از مصاحبه اخیر مهندس اکبر تقی‌زاده، مدیرکل اسبق سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان شرقی را که در ۱۶ فروردین ۱۴۰۰ منتشر شده است نقل کنیم. در این مصاحبه که با اسکان‌نیوز انجام شده است، به ماجرای تخریب و گودبرداری‌هایی در «ارگ علیشاه تبریز» اشاره می‌شود که در دوره مدیریت ایشان بر سازمان میراث فرهنگی و هم‌زمان با روی کار آمدن امام جمعه جدید تبریز آغاز شد تا ردپای یکی از قدیمی‌ترین مساجد تاریخی ایران رو به نابودی رفته و به جایش مصلی ساخته شود.

تقی‌زاده در این مصاحبه، که پیش از فوت مجتهد شبستری انجام شده است، می‌گوید: خیلی غم‌انگیز است سرنوشت آرک. آقای محسن مجتهد شبستری (امام جمعه وقت تبریز)، یکی دو ماه بعد از حضور در تبریز، در جلسه‌ای به من گفتند، فلانی! خیالت راحت! من نمی‌خواهم کاری که آقای ملکوتی (امام جمعه تبریز از سال ۶۰ تا خرداد ۷۴) می‌خواست را انجام بدهم. گفتم، چه کاری؟ گفتند، قصد ندارم در کنار آرک، مصلی بسازم. این حرف، از دهان مبارک ایشان درآمد، اما مدتی بعد، آقای علی عبدالعلی‌زاده (استاندار وقت آذربایجان شرقی) زنگ زدند و گفتند، فلانی، آقای شبستری می‌خواهد مصلی بسازد! گفتم، آخر ایشان به من حرف دیگری زده‌اند. گفتم، به هر حال، الان نظرشان عوض شده است. قرار شد، موضوع را در جلسه‌ای بررسی کنیم. چند روز بعد، جلسه‌ای در جوار آرک برگزار شد. آقای شبستری، آقای عبدالعلی‌زاده، آقای درویش‌زاده (شهردار وقت تبریز) و بنده در جلسه بودیم. الحمدلله، هر چهار نفر زنده‌ایم و امروز می‌توانیم در مورد آن جلسه، صادقانه صحبت کنیم. آقای شبستری در مورد ساخت مصلی در جوار آرک صحبت کرد. من نگفتم که شما قبلاً قول دیگری به من داده بودید. گفتم، قانون این اجازه را نمی‌دهد که شما در محدوده و حریم تاریخی، ساخت و ساز کنید. گفتم، کدام قانون؟! گفتم همان قانونی که شما خودتان در مجلس به تصویب رسانده‌اید! (ایشان آن موقع نماینده مجلس هم بودند). بعد بلند شدم و با مترائِ قدم، محدوده و حریم آرک را نشان دادم. بعد از سه روز، آقای عبدالعلی‌زاده زنگ زد به من و گفت، آقای شبستری تماس گرفتند و گفتند، گمانه زده‌ام، چیزی در اطراف آرک نیست! گفتم امکان ندارد، یقین بدانید آن‌جا مسجد تاریخی بوده است. من خودم در کودکی، در همان بخشی که آقای ملکوتی تخریب کردند، خطوطی کوفی را در ضلع شرقی ایوان دیده‌ام. بعد از آن گفت‌وگو، رفتم بازدید و دیدم با بیل مکانیکی روی محوطه کار

می‌کنند. یک نفر آمد و گفت، ما گشته‌ایم، این‌جا اثر تاریخی نیست! اصرار هم داشت که من صورت‌جلسه‌شان را امضا کنم. یکی از آجرها را از بین خاک‌ها بیرون کشیدم و گفتم، ببین! این «آجر دوره ایلخانی» است! بلافاصله، موضوع را تلفنی، با استاندار و رئیس سازمان میراث فرهنگی کشور مطرح کردم. قرار شد جلسه‌ای در تهران بگذاریم، با حضور همان چهار نفر، به‌علاوه آقای میرسلیم (وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی) و آقای کازرونی (رئیس میراث کشور). جلسه چند روز بعد برگزار شد. تمام اعضا آمده بودند، منهای آقای درویشزاده. مهندس پروژه مصلی هم آمده بود که آقای شبستری را تشویق می‌کرد. بگذریم که همان فرد، بعدها کلی فساد مالی به راه انداخت.

آن‌جا آقایان کازرونی (رئیس میراث کشور) و میرسلیم (وزیر ارشاد) به هر نحوی، تلاش کردند تا آقای شبستری را منصرف کنند. حتی قول دادند که مصلی به هر نحوی که آقای شبستری بخواهند، در جایی دیگر، با بودجه دولت ساخته شود. در عوض، ایشان فقط اجازه بدهند، حفاری آغاز شود و مسجد تاریخی آرک، خود را نشان دهد. آقای کازرونی، به آقای شبستری گفت، اجازه بدهید مردم تبریز، به عینه، این مسجد سلجوقی را ببینند و بدانند که نیاکان‌شان، چه سابقه دینی دور و درازی در تاریخ دارند. اما آقای شبستری مخالفت کرد و گفت: «نه! این‌ها می‌خواهند یک تکه سَفال از خاک بیرون بیاورند و آن را پیراهن عثمان کنند!» در نهایت، این طور توافق شد که جمعی از باستان‌شناسان خبره کشور بیایند تبریز، تا عملیات حفاری و مرمت آغاز شود. به دلیل اعتمادی که در فضای جلسه بود، نتیجه نهایی، «صورت‌جلسه» نشد و این، خطای بزرگ ما بود. چند روز از جلسه نگذشته بود که در یکی از روزهای جمعه، خبر آوردند که مجموعه آقای شبستری، بولدوزر گذاشته‌اند و چپ و راست محوطه را زیر و زبَر کرده‌اند. متأسفانه وقتی باستان‌شناسان آمدند، دیگر کار از کار گذشته بودند. گفتند این محوطه، مضطرب شده و دیگر قابلیت حفاری ندارد.

بدین منظور شکایت کردیم؛ اما آنقدر طولش دادند که گودبرداری مصلی تمام شد. یک گروه کارشناسی از تهران آمد که یک نظر قوی، به نفع میراث داد؛ اما قاضی، تحت فشار بود و به نظر کارشناسی توجهی نکرد. پرونده، راهی دادگاه تجدید نظر شد. قاضی تجدید نظر گفته بود، این پرونده پیش من بیاید، من رأی به محکومیت پروژه مصلی خواهم داد. اما قبل از اینکه دادگاه برگزار شود، قاضی تجدید نظر برکنار شد. استانداران پس از آقای عبدالعلی‌زاده، بسیار تلاش کردند که نظر آقای شبستری را تغییر دهند، تا مصلی در یک جای دیگر و با هزینه دولت، احداث شود. اما بی‌فایده بود. نتیجه امروز

این شده که منظر آرک، که سمبل مقاومت و تاریخ تبریز است، خدشه‌دار شده است.

مطالعه این گزارش از یک مقام مسؤول، کافیت تا آدمی به عمق فاجعه پی برد. این قبیل امور اگر توسط مدیرانی تکنوکرات انجام می‌پذیرفت، قابل تحمل‌تر می‌بود هرچند نه قابل درک‌تر؛ اما وقتی دو «آیت‌الله» که مسؤولیتی اجرایی نداشته و ندارند، با برهم زدن تمامی ضوابط و قواعد و عرف و روال شناخته شده مدیریتی و قانونی، با رویکردی به‌غایت لجبازانه، در مسأله‌ای کاملاً تخصصی وارد می‌شوند که قانون، متولّی و مسؤول آن را تعیین کرده و دولت مرکزی نیز فردی را برای تحقق این مسؤولیت و مأموریت گمارده‌است، دیگر نه کیه را منزلت می‌ماند و نه مِه را. این واقعه و وقایع مشابه که کم نیستند، مثالی است عینی از سیطره روابط پنهان قدرت بر ضوابط عریان قانون، که به جهت آمیختگی با باورها و اعتقادات مذهبی و اعتماد و حُسن ظنّ عامّه به مراجع دینی، تا مدت‌ها از تیغ تیز نقد و حربه اعتراض، در امان می‌ماند. واقعه تخریب بخشی از ارگ علیشاه و کتابخانه ملی و تالار قدیمی آن، علیرغم مخالفت‌های اکید مقامات استانی و کشوری، نمونه‌ای است از غلبه سیاست بر فرهنگ و سلطه حاکمیت غیررسمی پنهان بر دولت رسمی آشکار.

این پرونده مُجمَل می‌کوشد یکی از موانع بر سر راه توسعه پایدار و همه‌جانبه در زمینه تمشیت امور جامعه و نمونه‌ای از رویّه‌ها و مناسبات فسادخیز را نشان داده، داوری نهایی را به عهده مخاطبان واگذارد. گفتنی است از آنجا که در مقالات و گفتگوهای این پرونده، اسامی متعددی به عنوان عاملان و بانیانِ نهان و آشکارِ این فاجعه معنوی، ذکر شده‌است، فصلنامه خاطرات سیاسی باب این بحث را گشوده انگاشته و حقوق تمامی اشخاص مذکور را در پاسخگویی به مدعیات طرح شده در این پرونده محفوظ می‌داند و آماده انعکاس نظرات موافق و مخالف است. هرچند هیچیک از این کوشش‌ها موجب التیام زخم همیشه تازه مردم تبریز درباره آرک علیشاه، نمی‌شود و این دُمَلِ چرکین تا ابد بر پیکر تبریز زرخیز، باقی خواهد ماند و نُمادی از سوء رفتار با گنجینه‌های تاریخی و میراث معنوی این دیار از سوی عده‌ای هنرناشناس، خواهد بود. شاید تلاش‌هایی این‌چنین از وقوع فجایعی از این دست جلوگیری نماید.